

روز ظهور

گل حمرا شکفت در گلشن بلبلان دیده‌ی شما روشن

شنوندگان گرامی!

فردا عید رضوان است و بهائیان در سراسر جهان، این روز فرخنده را جشن می‌گیرند و به شادمانی و شکرگزاری می‌گذرانند، زیرا در چنین روزی در یک صد و چهل و دو سال پیش حضرت بهاءالله علناً اظهار فرمود که اوست موعود کل امم و آن که جمیع ادیان و ملل عالم منتظرش بودند، ظاهر شد و ندا در داد که: «مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابواب‌های گلزار قدم را گشوده. چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده.»

و نیز فرمود: «گل مستور به بازار آمد، بی ستر و حجاب آمد.»

در چنین روزی بود که حضرت بهاءالله اهل عالم را صلا زد که: «ای بلبلان فانی! در گلزار باقی گلی شکفته که همه‌ی گل‌ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار. پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید به بوستان وصال درآید و از گل بی‌مثال ببوید و از لقای بی‌زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رایحه‌ی قدس روحانی بی‌نصیب نمانید. این پند بندها بگسلد و سلسله‌ی جنون عشق را بجنباند. دل‌ها را به دلدار رساند و جان‌ها را به جانان سپارد. قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.»

شنوندگان عزیز! خوب دقت کنید، نفس این اعلام که موعود جمیع ملل ظاهر گشته، به خودی خود امر عظیمی است که از عهده‌ی بشر بیرون است و چه قدرتی و چه نیرویی باید در میان باشد که شخصی بتواند چنین ادعایی را نماید، آن هم در شرایط و اوضاع و احوالی که ابداً بر حسب ظاهر توافقی با اعلان چنان دعوی بزرگی ندارد. یعنی حضرت بهاءالله پس از تحمل مصائب بی‌شمار، بالأخره به تبعید به عراق عرب که در آن وقت جزئی از امپراطوری عثمانی بود، محکوم گردید و در بغداد سکونت یافت و تقریباً ده سال در آن شهر

اقامت گزید. اما بزودی آوازه‌ی بزرگواری آن آواره، در بغداد و حول و حوش آن بلند شد و محترمین و علما و عامه‌ی مردم به محضرش می‌شتافتند و از فیوضاتش بهره می‌بردند. حتی بزرگان ایران که به زیارت کربلا و نجف می‌رفتند، بسیاری به حضورش مشرف می‌شدند، به نحوی که این امر سبب شد که باز دولت ایران و علمای کربلا و نجف مضطرب گشتند و دولت ایران را تحریک نمودند که از حکومت عثمانی بخواهد که حضرت بهاءالله را به جایی بفرستد که از مرزهای ایران دورتر باشد. دولت عثمانی نیز به موجب قراردادهایی که با ایران داشت، قبول کرد و مقرر داشت که بار دیگر حضرت بهاءالله و همراهان را از بغداد به اسلامبول تبعید کنند.

والی بغداد، نامق پاشا، که خود شیفته‌ی حضرت بهاءالله بود، با کمال شرمساری حکم تبعید ایشان را به آن حضرت شخصاً ابلاغ کرد و معذرت خواست و بسیار ناراحت و غمگین بود که چنین مأموریتی به او محول گشته. حضرت بهاءالله به نامق پاشا دلداری دادند و فرمودند، المأمور معذور. و خود را آماده‌ی تبعید دیگری فرمودند و از شهر بغداد بیرون آمده، از دجله گذشته، در باغی به نام باغ نجییه

خیمه‌ای افراختند و منتظر ماندند تا بقیه‌ی همراهان، خویش را آماده‌ی سفر نمایند و در آن باغ به حضرت بهاء‌الله پیوندند.

در حال انتقال به تبعیدگاه دیگری اعلان مظهریت الهی نمودند و خود را موعود جمیع ادیان خواندند. عده‌ای فوراً با دیده‌ی بصیرت، حقیقت امر حضرت بهاء‌الله را مشاهده نموده، به ظهور جدید ایمان آوردند.

حضرت عبدالبهاء دربارهی روز اظهار امر علنی حضرت بهاء‌الله چنین می‌فرماید: «امروز روزی است که شمس حقیقت در افق وجود اشراق نمود و فجرش طالع و شعاعش لامع. به قوتی که ابرهای متراکمه متلاشی شد و در نهایت اشراق از افق عالم طالع و لائح گشت. این است که در کائنات اهتزاز جدیدی مشاهده می‌نماید. ملاحظه نمایید که اشراق نیر آفاق چه تأثیر در حقایق موجودات نموده، لکن هزار افسوس که چشم‌ها نابینا و گوش‌ها ناشنوا و عقول و قلوب غافل از این موهبت کبری.»

شنوندگان گرامی! همیشه مظاهر الهی در وقت ظهورشان مورد انکار اکثر مردم زمان خود بوده‌اند، زیرا به مرور زمان تصورات مردم از دین و پیغمبر دستخوش تخیلات و اوهامی شده که پیغمبر را بیشتر

صورت یک شعبده‌باز ماهر می‌دهد و در وقت پیدایش هر ظهوری، مردم ابداً به فکرشان نمی‌رسد که پیغمبر ممکن است بشری باشد چون دیگر مردمان، نه این که دارای معجزات عجیب و غریب و کارهای مخالف قوانین طبیعت. آنها نمی‌دانند که شخصی که حامل وحی الهی و دارنده‌ی قوه‌ی ملکوتی است، بشری است که به واسطه‌ی آن قوای ملکوتی، کلامش نفوذ می‌نماید و امرش غالب می‌گردد و هیچ قوه‌ی ممانعتش را قادر نتواند بود و اوست که صفحه‌ی جدیدی در تاریخ تمدن انسانی باز می‌نماید.

وقتی حضرت مسیح ادعا فرمود که اوست موعود یهود، یهودیان اول او را به مسخره گرفتند. بعد که مشاهده کردند که امر حضرت مسیح شهرت و رواجی دارد، علمای یهود برای بازداشتن مردمان از سرسپردن به دین جدید، به تصوراتی که از موعود خود داشتند و در ذهن یهودیان رسوب داده بودند، متشبث شدند و با حضرت مسیح به محاجه پرداختند که موعود ما باید از آسمان بیاید، حال آن که این عیسی ناصری در ناصره متولد شده. ما او و خانواده‌ی او را می‌شناسیم و اصولاً از قریه‌ی ناصره چه خیری حاصل می‌شود؟ و نیز گفتند، موعود ما باید با عصای سلطنت داود ظاهر شود، این عیسی

ناصری قدرتی ندارد، حتی کوخی ندارد که در آن، شب را به صبح رساند. از این قبیل سخنان بسیار گفتند. این بود که در یوم شهادتش تاجی خار بر سر مبارک حضرت مسیح نهادند که این تویی پادشاه یهود و بعد از انواع استهزا و شکنجه بالأخره او را به صلیب کشیدند.

وقتی حضرت رسول اکرم پیام الهی را به قریش و مردم عربستان ابلاغ نمود، او را اول استهزاء کردند، سپس به انواع محن و توهین مبتلایش ساختند، زیرا انتظار داشتند که شخصی که از طرف خدا می آید، دارای هزار فن باشد و کارهای فوق العاده نماید. وقتی فرمود: «انا بشرٌ مثلكم»، یعنی من بشری مثل شما هستم، او را انکار نمودند. چنان که در قرآن مجید در سوره‌ی الفرقان، آیه‌ی هفتم به این موضوع اشاره می‌فرماید که مضمونش به فارسی چنین است: «گفتند، این چگونه رسولی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ اگر راست می‌گوید، چرا با فرشته‌ای فرستاده نشد و نذیر (یعنی کسی که انذار می‌کند) با او همراه نیامد، یا چرا گنجی به او حواله نمی‌دهند، یا او را باغی و بوستانی نیست که از او تناول کند؟ و آن ظالمان گفتند، ما هیچ کس را اطاعت و تبعیت نمی‌کنیم، مگر کسی را سحر کرده باشد.» و در آخر آیه می‌فرماید: «بین برای تو چه مثل‌هایی زدند

و از آن طریق است که گمراه شدند و هرگز راه نجاتی نیافتند.» در قرآن چنین نوشته شده.

به همین وجه در وقت ظهور حضرت بهاءالله، پیروان ادیان به القای علمای دین خود، از شناسایی ظهورش غافل ماندند.

مسیحیان گفتند که رجعت مسیح دارای علائمی است که با ظهور حضرت بهاءالله جور نمی آید. مثلاً باید ستاره‌ها بر زمین افتد و مسیح سوار بر ابر از آسمان بیاید و قس علی ذلک. مسلمانان نیز با آن که به این وضوح حضرت رسول اکرم و قرآن کریم فرموده‌اند که پیغمبر الهی بشری مثل ماست، باز به تصوراتی که طی قرون و اعصار چون تار عنکبوت آنان را فراگرفته بود، متشبث شدند و از شناسایی مظهر ظهور، حضرت بهاءالله، محروم ماندند.

اما آئین حضرت بهاءالله - مانند ادیان سابق - با وجود مخالفت نفوسی که تشبث به موهومات را بر ایمان و کلام حق ترجیح دادند، امرش در عالم تثبیت شد و تعالیمش در جمیع جهان منتشر گردید. جهانیان را از هر نژاد و هر رنگ و هر طبقه و هر مذهب در زیر سراپرده‌ی یگانگی جمع فرمود.

شنوندگان ایرانی ما البته باید توجهی خاص به آن چه گفتیم
مبذول فرمایند، زیرا حضرت بهاءالله با آن که نه شرقی و نه غربی
است، بلکه جهانی است، چون از کشور ایران برخاسته، حقیقت بر
گردن ایرانیان عظیم است. جای آن دارد که اهالی آن کشور مقدس
که افق طلوع شمس حقیقت در این عصر انوار است، بیش از دیگران
به تحقیق در این امر عظیم پردازند و منزله از تقلید و اوهام نالایقه،
ملاحظه نمایند که حضرت بهاءالله چه فرموده و چه معجزه‌ای در عالم
ظاهر کرده که هزاران هزار نفوس را در جمیع جهات و از هر ملت و
نژاد در زیر سراپرده‌ی یگانگی جمع فرموده و در عالم امکان چه
کارهای بزرگی را به انجام رسانده است.

ما ایرانیان، اگر هم به آئین بهائی نگریم، لااقل باید از آن
مطلع باشیم و به نفس مقدسی که بیش از یک قرن پیش، چنان افکار
بلندی را ترویج کرده که امروز مورد ستایش اهل تفکر در هر کشور
است، افتخار نماییم و سر تعظیم فرود آوریم، زیرا به فرموده‌ی
حضرت عبدالبهاء: «بخشش ایزدی در انجمن پارسی چنان جلوه نمود
که دیده‌ها روشن گشت و دل‌ها گلزار و چمن شد، گلشن الهی گشت
و گلبن معنوی گردید و به شکوفه و ریاحین مزین گشت. شاد و خرم

گردید. این باغ (یعنی ایران) هزار سال خراب بود، درختان پژمرده، گل‌ها افسرده، گلشن از صولت برد گلخن گردیده. حال الحمدالله که موسم بهار آمد و نفعه‌ی مشکبار وزید، ابر رحمت بارید، حرارت شمس حقیقت بتابید و نسیم جان‌پرور مرور نمود. گلخن نومیدی گلشن امید گشت، صبح روشن دمید و بر آفاق بدرخشید. از خاور ایران چنان صبحی دمید که باختر منور گشت. شکر خدا را که چنین بدرقه‌ی عنایت رسید و چنین اختر نیک اختر بدرخشید. خوشا به حال پارسیان، خوشا به حال ایرانیان.»

شنوندگان گرامی ما! خوشا به حال شما.

جانتان خوش باد.